

«رفع سوء تفاهم»

جوانی کامل، منزله، خدا ترس و دلاور است. نام دبیر ادبیات هم «خانم یآوری» است که ظاهراً یا رو یاور شاگردانش است و با آنها تماس عاطفی و روحی دارد.

شخصیت پردازی

رفتار اکثر شخصیتها سطحی و ساده است. پدر غالباً مقابل پنجره می‌ایستد. در صفحه ۲۳ مادر مانند شاعرها، در توجیه این رفتار همسرش می‌گوید: «پنجره قاب خاطرات پدر است.»

همچنین مادر با طاقتی فراتر از حد تصور، اعمال خشونت آمیز پدر را تحمل می‌کند و عجیب است که هیچ شکایتی هم ندارد. همیشه به بیماری همسرش با دید مثبت نگاه می‌کند و پس از کتک خوردن از دست وی، سب را قاچ قاچ کرده و در دهان او می‌گذارد.

در فصل دهم متوجه می‌شویم که پس از موجی شدن همسرش در جبهه، او خود خاطرات همسرش را در دفتر خاطره نوشته است. «در واقع فکر کردم این خود تو هستی که دفترت را کامل می‌کنی. این خود تو هستی که از دفترت جا مانده‌ای. پس خودکاری برداشتم و اینها را نوشتم. نمی‌دانم بعد از اینکه خوب شدی و توانستی دفترت را بخوانی از این کار من خوست می‌آید یا نه؟ اما همیشه یادم هست که می‌گفتی: کارهای مرا می‌پسندی» (ص ۸۷) این عمل مادر - آن هم هنگامی که همسرش به شدت آسیب دیده و بحران روحی دارد - بیش از حد رمانتیک و زیبا به نظر می‌رسد.

در واقع تمام شخصیتهای داستان، سپید و نیک هستند. شخصیت منفی یا شبه منفی در داستان وجود ندارد. پدر، همه مهربانی است و اگر هم گه گاه فریادی می‌کشد یا عمل ناهنجاری از وی بروز می‌کند، به دلیل بیماری است. مادر راوی از همه شخصیتهای داستان والاتر و ارزشمندتر است، به طوری که مخاطب به حال راوی، غبطه می‌خورد!

سمانه (خواهر راوی)، دایمی منصور، خانم شجاعی (همسر دایمی)، خانم یآوری و خانم گلمحمدی، پروانه سعادت و پدرش همه از شخصیتهای خوب و سپیدند. در آخر این شبیه برای مخاطب می‌ماند که آیا این داستان واقعگرا، واقعاً ترسیمی از جامعه ماست؟

می‌دانیم که داستانهایی جذابیت و کشش دارند که در آنها برای هر قهرمان، یک یا چند ضد قهرمان وجود داشته باشد. سپید بودن شخصیتها و عدم حضور شخصیت منفی در داستان موجب خطی شدن داستان شده و آن را بدون هیچ اوج و فرودی به پایان می‌رساند. در عین حال باید در نظر داشت که وجود ضد قهرمان، فرمولی تخطی ناپذیر نیست. مهم وجود کشمکش است و آنچه در این داستان به عنوان عامل کشمکش انتخاب شده است همان «مشکل عدم تعادل روحی» پدر راوی است. با این همه فضای داستان قدری غیرواقعی و شاعرانه به نظر می‌رسد.

هیجانان و احساسات شخصیت اصلی داستان به مخاطب القا نمی‌شوند و احساسات راوی که همچنان در طول داستان متفاوتند، در مخاطب کمترین اثری ندارند

□ از اینجا تا بهار

□ ظریفه روین

و حرمتی والا برخوردارند، ولی نویسنده در این داستان با شهامت کج خلقی‌های یک قهرمان رزمنده را به رشته تحریر در آورده است.

درس بزرگی که در این کتاب برای نویسندگان جوان وجود دارد این است که می‌توان از موضوعات منفی نوشت و همه انتقادات، پیشنهادات، مخالفتها و نظرات شخصی را هم نگاشت ولی با نگاهی مثبت و منطقی به موضوع، تگریست. اگر هدف نهایی نویسنده حل مسائل بفرنج و تفسیر درست برخی از اتفاقات باشد، عرصه برای قلم زدن گسترده است و آزادی‌ها نامحدود.

از نوجوانان برای نوجوانان و بزرگسالان

داستان به شکلی باور پذیر پیش می‌رود و شروع و پایان زیبایی دارد. گرچه این داستان ظاهراً برای نوجوانان نگاشته شده است ولی در برخی قسمتها که روحیه کودک به خوبی مشهود و محسوس است، مخاطب بزرگسال را هم به حال و هوای کودکی می‌کشاند و نشاطی هر چند کوتاه برای او به ارمغان می‌آورد. در پایان فصل پنجم بازی مریم (راوی) و سمانه (خواهرش) را چنین می‌خوانیم:

«با انگشت گردنش را قلقلک می‌دهم. می‌خندد. باز قلقلکش می‌دهم. از خنده روده بر می‌شود. روی شکمش را قلقلک می‌دهم. روی فرش دراز می‌کشد و باز می‌خندد. همراه با او می‌خندم. صدای خنده من و سمانه فضای خانه را پر می‌کند.»

نوع انتخاب اسمها

نویسنده در انتخاب اسمی تمرد داشته است، به طوری که می‌توان به آسانی نمونه‌های فراوانی از آن را نام برد. نام شخصیتها در واقع از تپاطی مستقیم یا روحیه و خلق آنان دارد. مثلاً خانم گل محمدی بسیار مهربان است و راوی می‌گوید: «خانم نظام [گل محمدی] با صدای محبت آمیزی می‌گوید». نویسنده عمداً خلق خوش خانم نظام را با انتخاب نام «گلمحمدی» به مخاطب القاء می‌کند.

«پروانه سعادت» دوست صمیمی راوی، درش خوب است و پدر خوبی دارد که جانباز است و به علاوه خوب انشا می‌نویسد و نیز مایل است در آینده نویسنده شود. انتخاب نام خانوادگی «سعادت» برای دوست مریم نیز کاملاً عمدی به نظر می‌رسد. همچنین نام دوست و هم رزم پدر مریم «کمال نصرت» است. او

«از اینجا تا بهار» قصه دختر نوجوانی است که پدرش در جبهه‌های جنگ تحمیلی دچار آسیب روانی شده است و تعادل روحی ندارد، یا به قول راوی «موجی» است.

قصه با زاویه دید اول شخص روایت می‌شود. راوی به علت تهاجمهای مکرر پدر در شک و دودلی مانده است که آیا پدرش رزمندگانی قهرمان است یا فردی مهاجم و بدقلق، که مدام او (راوی)، مادر و خواهر کوچکش (سمانه) را کتک می‌زند؟ «پروانه سعادت» دوست راوی خصلتهایی نیکو دارد. پدرش هم جانبازی نایبناست. در اثر مشاهده رفتارهای مثبت پروانه، مریم (راوی) هم نسبت به پدرش حس احترام آمیزی پیدا می‌کند و عشق و عاطفه پروانه نسبت به پدر جانبازش به مریم نیز منتقل می‌شود. از طرفی مریم با خواندن دفتر خاطره پدر که یادگار جبهه و جنگ است، به مهربانی‌ها و خلقیات نیکوی وی در زمان سلامت روحی‌اش پی می‌برد و سعی می‌کند در رفتارهایش تجدید نظر کند.

قصه در ده فصل روایت می‌شود. راوی در فصل هشتم به علت تحولاتی که در ذهنیت خود به وجود آورده است (و یا به قول شاعر، کمال همنشین در من اثر کرد)، نقاب بدبینی را از چهره بر می‌گیرد و با حسی دوستانه و سعه صدر بر رفتار خشن و بیمارگونه پدر، سرپوش می‌گذارد و در پایان داستان به نوعی باور و آرامش قلبی دست می‌یابد.

قصه با جمله‌هایی شروع می‌شود که کنجکاو می‌مخاطب را بر می‌انگیزد:

«دلهم می‌خواهد به یک نفر اعتراف کنم. به مادر نمی‌توانم بگویم. شرم دارم به او بگویم چه کار بدی کرده‌ام. سمانه هم کوچکتر از آن است که حرفهای مرا بفهمد. به دوستم پروانه هم...»

شروعی چنین سوال برانگیز نشان دهنده توانایی نویسنده جهت خلق آثار پر کشش است.

مضمون و محتوا

مضمون داستان حول محور یک «سوء تفاهم» است که برای راوی به وجود آمده است و بر اثر تجربه و تفکر حل می‌شود، اما مسئله‌ای که در «از اینجا تا بهار» مخاطب را به تفکر وامی‌دارد، به قلم آوردن رفتار ناهنجار یک جانباز است. جانبازان جبهه و جنگ به خاطر ایثار و دلاوری‌هایشان در نزد ملت ایران از ارزش

و او را هرگز درخنده، گریه، دلهره و آرامش راوی شریک نمی‌کنند.

اشتیباهات منطقی

نویسنده در جایی فراموش می‌کند که از چه کلمه‌ای استفاده کرده است:

«چراغ مطالعه را روشن می‌کنم. دفترم را از داخل کتو بر می‌دارم» پس از یادداشت در دفتر خاطرات، هنگامی که قصد دارد چراغ را خاموش کند، روایت می‌کند: «چراغ اتاق را خاموش می‌کنم و ...» [ص ۱۵] در اینجا می‌بینیم که اول در تاریکی چراغ مطالعه را روشن کرده و سپس چراغ اتاق را خاموش می‌کند مگر اینکه بگوییم چراغ مطالعه و چراغ اتاق می‌توانند در یک معنا به کار روند.

در صفحه ۲۶ کتاب نویسنده به ناگاه زاویه دید خود (اول شخص) را تغییر می‌دهد و به خطا از زاویه دانای کل می‌نویسد «خانم نمره او را در دفتر حضور و غیاب می‌گذارد و دفتر زینب را می‌گیرد و نمره شانزده را پایین دفترش می‌نویسد».

در صورتی که اصلاً مشخص نمی‌شود که چگونه ممکن است او که چند نیمکت عقبتر و سر جای خود نشسته است، نمره دوستش را از روی میز خانم «یاوری» ببیند.

در صفحه ۲۵ آمده است «(خانم یاوری) لبخند ملیحی روی صورتش می‌نشیند. گونه‌هایش چال می‌افتد و چهره‌اش را زیباتر می‌کند.» و در صفحه ۴۰ نیز خانم گلمحمدی می‌خندد و گونه‌هایش مثل همیشه چال می‌افتد.

به نظر می‌رسد نویسنده فراموش کرده است که قرار بوده است، گونه‌ی کدام یک از معلمها چال بیفتد.

نثر:

نثر روان است و داستان، بدون دست انداز خواننده می‌شود. نویسنده از واژه‌هایی در خور فهم گروه سنی خاص نوجوانان، استفاده کرده است. البته در این میان اشکالات نثری نیز مشاهده می‌شود.

نمونه: «دستم را در دستش می‌گیرد» [ص ۴۱] که بهتر بود نوشته شود «دستم را می‌گیرد» که هم موجز تر است و هم صحیح‌تر.

از کلمه داخل در همه قسمتهای کتاب استفاده شده است که به جای آن می‌توان کلمه «توی» را به کار برد که داستانی تر است.

نمونه: «مادر سفره را که جمع کرده است، «داخل» کتو می‌گذارد.» [ص ۴۹]

نمونه: «مادر بشقابی را که در دست دارد، داخل آبکش می‌گذارد.» [ص ۵۰]

در صفحه ۴۹ برای رساندن اینکه وضعیت خانوادگی مریم بهتر شده است دوبار جمله «خانه خیلی ساکت است.» را می‌خوانیم و به نظر می‌رسد که یک بار نوشتن این جمله، کافی بود. در ضمن رمز و تآکید در کار نیست تا خلوت بودن محیط خانه را به مخاطب القا کند. شمی خسروی

عناد با مخاطب

□ بر گونه‌های ماه

□ سید ضیاءالدین شفیعی

بر گونه‌های ماه عنوان مجموعه شعری از سید ضیاءالدین شفیعی است که با تصویرگری محمدعلی سپهر افغان از انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی به چاپ رسیده است. اگرچه این مجموعه کاری از دفتر شعر کودک و نوجوان است، اما آنچه در این مجموعه دیده می‌شود شباهت چندانی به شعر کودک و نوجوان ندارد. شاعر در مقدمه کتاب می‌نویسد: «شعر رازی است که هرکس به آن آگاه شد - پیر باشد یا جوان، کودک باشد یا بزرگسال، باسواد یا بی‌سواد، دنیای تازه‌تری خواهد داشت. لذا شاعر این دفتر برای هیچ شعری خواننده خاصی نمی‌شناسد و تنها نیازهای روحی افراد را در جلب نظر آنها موثر می‌داند. به همین جهت نیز شعرهای این مجموعه را از میان آنچه که گمان می‌کند با دنیا و خیال شاعرانه نوجوانان امروزی نزدیکی بیشتری دارد انتخاب کرده است، گرچه ممکن است به نظر گروهی این دنیا وسیع تر پنداشته شده باشد»

اما این چند خط در مقدمه کتاب نمی‌تواند ضعف عمده این مجموعه را که همانا فاصله آن از محدوده شعر کودک و نوجوان است، توجیه کند چرا که اگر بخواهیم این مجموعه را با ملاکهای شعر بزرگسال نیز بسنجیم در وادی اندیشه چیز دندان‌گیری به چنگ نخواهیم آورد و از لحاظ ساختار تکنیکی با مجموعه ضعیفی رو به رو خواهیم بود.

می‌دانیم که کودکان به موسیقی علاقه بسیار دارند و اولین وجه جذابیت شعر برای کودکان آهنگین بودن آن است. لذا موسیقی در شعر کودک درصد بالاتری از زیبایی اثر را، نسبت به کار بزرگسال به خود اختصاص می‌دهد اما شاعر این مجموعه بدون توجه به این مسئله حتی دو شعر سپید، در این مجموعه به چاپ رسانده است. این قالب ظرفیت اندکی برای مخاطب قرار دادن کودک در خود دارد. شاعر در بسیاری از اشعاری که در قالب سیمایی سروده است بی‌جهت وزن را شکسته است «نخود، نخود. / هر که رود خانه خود ... / من ولی خانه بر ایام رؤیاست / قایقی دارم از جنس خیال»

این شکستگی‌ها در شعر مانع از این می‌شود که نوجوان با شعر ارتباط برقرار کرده و از زیبایی آن لذت ببرد گرچه در شعر بزرگسال التقاء کننده معانی و عواطفی خاص باشد. در مقابل، شعر «رفتگر» یکی از موفقترین آثار این شاعر از لحاظ موسیقی است:

«شب رفته بود و / شهر صدا و دود / پاکیزه از زباله نفس می‌زد / خورشید می‌رسید و / کسی انگار / آن پرده غلیظ سیاهی را از آسمان غمزده / پس می‌زد»

شاعر این مجموعه خصوصاً در اشعار نیمایی الزامی در به کار بردن قوافی ندارد و در شعرهای کلاسیک حتی از قافیه‌های گیرا بهره نگرفته و استفاده لازم را از تأثیر قوافی در زیبایی شعر نبرده است. ضعف قافیه در شعر کودک و نوجوان مانع از این می‌شود که این اشعار در ذهن مخاطب جای بگیرد و یادگیری را برای کودکان، که علاقه زیادی به حفظ کردن اشعار دارند مشکل می‌سازد. ردیف‌های مورد استفاده این شاعر، ردیف‌های زیبایی نیستند به عنوان مثال ردیف‌هایی مثل «صداکن» یا «شکست» برای شعر کودک و نوجوان کمی طولانی به نظر می‌رسد.

تصویرسازی نیز در کار کودک و نوجوان، با تصویرسازی در کار بزرگسال، تفاوت‌های بسیار دارد. ذهن کودک اگرچه بسیار خیال‌پرداز است اما تصویر پیچیده را در نخواهد یافت و معنی تصاویری را که وجه شبه از قوت لازم برخوردار نیست نخواهد فهمید. به عنوان مثال تصویرگر: «چشم / مثل بره‌های حریص / نور می‌چرید» به راحتی برای ذهن کودک قابل تصور نیست. خیالپردازی ذهن کودک از حرکتی طولی برخوردار است و پیچیدگی تصاویر در عرض - که مختص شعر بزرگسال است - شعر نوجوان را برای مخاطبین خویش نامانوس می‌سازد. نمونه این نبود تجانس به راحتی در این تصویر دیده می‌شود:

«ماه، نوحه‌خوان رودی از ستارگان دردمند شد» همچنین بسیاری از ترکیبات این مجموعه نیز در قالب شعر کودک بی‌مفهوم به نظر می‌رسد. ترکیب «دستمال دویستی‌هایم» از جمله همین ترکیبهاست. «محور عمودی» نیز از آن مواردی است که در این مجموعه توجه زیادی به رعایت آن نشده است. به عنوان مثال در شعر قاصدک، بند اول با فعل ماضی نقلی و بند دوم با فعل ماضی ساده بیان می‌شود و این تغییر زمانی محور عمودی شعر را به هم می‌زند. شاید در هر کدام از این شعرها راجع به یک موضوع صحبت شود اما تصاویر از ارتباط زنجیره‌واری که لازمه فخامت شعر است، برخوردار نیستند.

همان طور که می‌دانید کودکان روحیه‌ای دارند که راجع به مسائلی پیرامونشان زیاد سوال می‌کنند و جواب‌های کوتاه، آنها را راضی نمی‌کند. همین روحیه سبب می‌شود که ایجاز - که یکی از محاسن شعر بزرگسال است، گاهی در شعر کودک و نوجوان به نقص بدل شود و از زیبایی شعر بکاهد. شعر نوحه نمونه مشخص ایجاز نابه جاست. از این رو دو شعری که شاعر برای سلمان هراتی و شهید آوینی سروده است به علت ایجاز بیش از حد در قالب شعر کودک و نوجوان نمی‌گنجند. شاعر گاهی در آغوش لغاتی را به کار می‌برد که برای کودک به راحتی قابل فهم نیست، مثلاً ذهن او ترکیب «التیام زخم» را در یک شعر در نمی‌یابد، چراکه معنای التیام را نمی‌داند. در این مجموعه مخصوصاً در شعرهای کلاسیک و موزون ضعف تألیف‌هایی دیده می‌شود که گاه، ذهن مخاطب را می‌آزارد. ای کاش شاعر کمی بیشتر روی نحوه بیان تأمل می‌کرد و «گوشه خانه ما لاتهای تازه است» یا «لاتهای تازه برپا شده است» را «لاتهای تازه به پاست» نمی‌گفت.

محسن وطنی